



درسهای منتشر نشده از شهید
حجة الاسلام والمسلمین دکتر باهنر



روانشناسی و جامعه‌شناسی

نوجوانان پس از انقلاب (۲)

ژوئیه شگاه علوم انسانی و معارف فرهنگی

دوران علم زدگی

اصولا باید توجه داشت که در گذشته ، ما دو مرحله برای تفکرات اسلامی در ایران داشتیم : یک مرحله ، مرحله "علم زدگی" بود یعنی در حدود ۱۰ تا ۱۲ سالگی روزنامه ها و کتابهایی که منتشر میشد اینها را مطالعه می کردیم و از حدود سال ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ که بادمان هست از آن موقع نوعی علم زدگی حاکم بود یعنی آنچه خیلی چشمگیر بود این بود که می گفتند : مثلا فلان کس میکروب را کشف کرده ، فلان کس اتم را کشف کرده یا فلان دانشمند خارجی اختراع بزرگی کرده ، یا یک وسیله ای ساخته اند که در فاصله دو

ساعت مثلا به فلان جا میرسد ! اینطور مسائل خیلی چشمگیر و جالب بود ، خودمان هم که روی منبرها می خواستیم برویم ، اگر چند تا از این اصطلاحات را بکار میبردیم و چند تا از این اکتشافات علمی را روی منبر می گفتیم ، منبرمان بسیار می گرفت برای اینکه نکته صنعتی و یک اختراع تازه و یک دستگاه تازه و اینطور چیزها را از پر فسور فلان از دکتر فلان ، می گفتیم و این بسیار چشمگیر بود و این روش ، معلول یک حالت فریفتگی در برابر علوم تجربی و صنعت بود .

در آن دوران کسانی که معتقد به اسلام بودند و میخواستند خدمت به اسلام بکنند و اسلام را در بین نسل جوان پیش ببرند ،

می آمدند یک مقدار بهار داغ می زدند به بحثهای اسلامی از مسائل علمی و تلاش میکردند در گوشه و کنار آیات و روایات بگردند و نکته های علمی گیر بیاورند ، و مثلا بگویند حرکت زمین در قرآن پیش بینی شده تکوین جهان پیش بینی شده ، اتم پیش بینی شده اینجا موضوع میکروب است ، اینجا موضوع فلان است و

خلاصه آنکه سعی می کردند از آیات و روایات تکه هایی پیدا بکنند و آنها را جاشنی منبر قرار بدهند ، البته مقصود این نیست که در میان آیات و روایات مطالب علمی و پیش بینی های علمی نیست ، هست اما یک حالت علم زدگی وجود داشت که حتی در

تبلیغات اسلامی هم سایه افکنده بود.

دوران مکتب زدگی

در این ده بیست ساله اخیر، آن نبوغی که برای دانشمندان فیزیک و شیمی و اتم قائل بودند، آن نبوغ و شخصیت و عظمت و آن چیرگی کم کم فروکش کرد، اما این بار مکتبها در محیط ما مطرح شد یعنی این مسئله مطرح شد که فلان فیلسوف اجتماعی فلان مکتب را آورده و فلان اصطلاحات را آورده و فلان طرح را برای درمان دردهای اجتماعی آورده و چنین و چنان کرده است و بدین ترتیب مکتب زدگی بیش آمد، و چون بین مکتبها خیره کننده ترین آنها که به نحوی در دنیا مطرح بود، مکتب مارکسیستی بود که خیلی هم اینطرف و آنطرف شایع بود و کتابها و بحثها و حتی فیلم و نمایشنامه و داستان از قصه کودک گرفته تا بحثهای فکری و فلسفی مربوط به این مکتب در دنیا خیره کننده بود. پس عده از مسلمانها که میخواستند اسلام را مطرح کنند، فکر میکردند اگر اصطلاحات و مطالب این مکتبها را وارد اسلام بکنند، خدمتی به اسلام کرده اند و توانستند اسلام را بیشتر عرضه کنند.

این هم یکی از زمینههای گرایش این گروه به مکتب مارکسیستی بود.

آشنایی نه تأثیر پذیری!

اینجا از جاهای بسیار حساس است، و باید در آن دقت کرد. مقصود این نیست که وقتی تحقیق اسلامی یا بحث اسلامی می‌کنیم، هیچ یک از اصطلاحاتی را که مکتبهای دیگر به کار برده‌اند، ما بکار نبریم نه، بسیاری از اصطلاحاتی را که فلاسفه

یونان بکار برده‌اند بعد فلاسفه اسلامی ما هم بکار برده‌اند، منتها بعضی به اشتباه افتاده و همان تفکر فلسفه یونانی را حفظ کردند ولی بعضی آمدند فلسفه اصیل اسلامی را کشف کردند ولو در پوشش همان اصطلاحاتی که از فلاسفه یونان گرفته بودند. هیچ اشکال ندارد که اگر فرضاً یک بحث اقتصادی را مطرح کردیم، در باره "ارزش اضافی" بحث کنیم که آیا اسلام روی ارزش اضافی چه حسابی باز کرده است؟ آنچه مهم است این است که ما بینشها و اندیشه‌های مکتبهای دیگر را بر اسلام تحمیل نکنیم و اندیشه‌های دیگران را به حساب اسلام نیاوریم، و اصالت اسلامی همان اسلامی که پیامبر اکرم (ص) فرموده و علی (ع) فرموده و در متون و منابع غنی اسلامی ما وجود دارد، ما همان اصالت اسلامی را حفظ کنیم، حال اگر یک چیزهایی از این مطالب اسلامی یا بعضی از حرفها و مکتبهای دیگران موافق بود، یا مخالف، از نظر ما مهم نیست.

فرض میکنیم بحث "تکامل" مطرح است اگر ما در برناضه‌های اسلام یک بحثهایی را کشف کردیم که بعضی از اصول تکامل را قبول داشت، هیچ اشکالی ندارد، اما اگر به دلیل اینکه تکامل را بعضی دیگر گفته‌اند تمام حرفهایش را رد کنیم، و اصلاً در اسلام اشتراک هم نبریم، یا بگوئیم چون تکامل یک بحث علمی بسیار جالبی است، ما درست تمام اصلهایش را قبول میکنیم و آنکارنگ قرآنی به آن بدهیم و بگوئیم قرآن همه حرفهایش را قبول کرده این هر دو برخورد افراطی، نادرست است. خلاصه آنکه در تحقیقات اسلامی، مقایسه اسلام با مکتبهای دیگر، و مشخص ساختن موضعی که اسلام در برابر آنها دارد، بسیار دقیق است و ما بایستی مواظب باشیم و ضمن آنکه با مکتبها و حرفهای دیگران آشنا می‌شویم و روی آنها بحث و تحقیق میکنیم وقتی میخواهیم موضع اسلامی اتخاذ کنیم و

نظر اسلام را کشف بکنیم، سعی کنیم که آن خلوص و صداقت و اصالت را حفظ کنیم، حالا اگر یک چیزی از اسلام با برخی از مکاتب موافق بود یا مخالف، برای ما مهم نیست، ما اسلام خودمان را تعقیب میکنیم. بنا بر این حالت مکتب زدگی در این سازمان وجود داشت، سران اینها شروع کردند به مطالعه کردن در باره ایدئولوژی و تدوین آن، و چنانکه گفتیم با آن اطلاعاتی که قبلاً از مارکسیست داشتند و با نوعی سلطه که مکتب مارکسیسم در بین جوانها داشت و اصطلاحات و حرفهای آن بر سر زبانشان بود، می‌گفتند اگر ما این حرفها و این اصول را قبول کنیم مثلاً بهتر میتوانیم با این کیفیت ایدئولوژی را تدوین کرد و در آن حالت مکتب زدگی باعث شد که این حرفها آمیخته شد با حرفهای اسلامی و شد مجموعه بنیادی فکرو ایدئولوژی این سازمان

موضع سیاسی سازمان

از نظر سیاسی مسئله به این صورت بود که در همان اوایلی که این سازمان متولد و متکون شد، اینها گفتند ما الان با استبداد و با امپریالیسم درگیر هستیم و بنا بر این اگر گروه دیگری هم همین موضع را قبول داشته باشد، ما با آنها همکاری میکنیم برای اینکه هدف مشترک هست، هدف مشترک را می‌گیریم و موارد اختلاف را به بعد موکول می‌کنیم.

بعبارت روشن تر می‌گفتند: درست است که فلان گروه خدا را قبول ندارد، درست است که پایبند مقررات و برنامه‌های اسلامی نیست، ولی در اینکه هر دو می‌گوئیم رژیم استبدادی سلطنتی غلط است با نفوذ آمریکا نباید باشد، مشترک هستیم، و بر اساس این نوع تصور سیاسی و موضع اجتماعی، میگفتند با آنها همکاری میتوانیم بکنیم!

نتیجه این شد که عده‌ای که مسلمان بودند و دلشان میخواست (آنطوری که ظاهر امر نشان می‌داد) یک خدمت اسلامی انقلابی بکنند، با آن ایدئولوژی که به آن شکل مدون شده بود و با این تحلیلی که از نظر موضع‌گیری سیاسی کردند، علاوه هم مکتبشان آمیخته با مارکسیسم شد و هم موضع‌گیری سیاسی‌شان آمیخته و هماهنگ با این مکتب شد...

این مطلب گذشت تا آنکه در سال ۵۵ در اثر بعضی از مسائلی که پیش آمد، عده بسیاری از رده‌های بالا و حتی ردیف دوم آنها دستگیر شدند و بعد، توسط رژیم پهلوی عده‌ای از آنها محاکمه و محکوم به اعدام، و عده‌ای هم محکوم به زندانهای طویل‌المدت شدند. در نتیجه کار افتاد به دست گروه تقریباً دست سوم، یعنی گروه‌های جوانی که بعضیشان فقط شش ماه و بعضی ۱۲ ماه و بعضی ۲ ماه در شرایط مخفی با آنها آشنا شده بودند و هنوز به فکر اسلامی آنان نضح گرفته و به تفکر ایدئولوژیکی-شان (ناگزیر برای آشنائی با مبانی ایدئولوژیکی از همان جزوه‌ها و کتابهای تدوین شده آنها استفاده میکردند و پیدا است که نتیجه آن چه بود؟ این گروه بر خلاف رهبران‌شان (که شناخته شده بودند و در بسیاری از جلسات تفسیر خود با سالها شرکت میکردند و نیز در درسهای شهید "آیت الله مطهری" و همچنین در مجامع مذهبی اسلامی-متداولی که وجود داشت، شرکت میکردند) جوانهای نویائی بودند که نه آن بحثهای تفسیری و تحلیلی را دیده بودند و نه آن

مساجد و مجالس و بحثها و مطالعات عمومی اسلامی را، و دقیقاً با همان جزوه‌ها و با همان دستورالعملهای ایدئولوژیکی سازمانی در شرایط مخفی آشنا شده بودند و لذا از همان موقعی که فکر اسلامیشان می‌خواست مجهز و مدون بشود، با نوعی تفکر چپ-گرایانه آمیخته شد، بعد هم میدانیم که رسماً بعضی از گروههای چپی در آنها نفوذ کردند و در سال ۵۴ رسماً یک عده از درون سازمان تغییر موضع دادند یعنی رسماً گفتند که تا دیروز سازمان ما فکر میکرد که با پستی مآلاً بسوی حکومت اسلامی و جامعه اسلامی برود ولی حالا ما بعین نتیجه رسیدیم که جامعه اسلامی و ایدئولوژی اسلامی چسبون مدون نیست و نمیتواند جامعه را اداره کند، و فقط مکتب مارکسیستی میتواند اداره بکند، بنا براین ما رسماً اعلام میکنیم که موضع و مکتب ما همان مکتب مارکسیستی است. این عده از آن روز رسماً گروه الحادیه را تشکیل دادند، ولی گروه باقیمانده اینها را قبول نداشتند و اینها بصورت چپ‌گراهای بسیار قوی درآمدند که الان هم همان گروه معروف به "پیکار" هستند که تندتر و خشن‌تر هستند.

در هر حال بعد از پیروزی انقلاب، نوجوانان ما با چنین وضعی مواجه شدند یعنی آنها دلشان میخواست آن حالت انقلابی و پرخاشی و اعتراض وجود داشته باشد و بصورتی همان مشتهای گره کرده قبلی را ادامه بدهند، و این سازمان فاسد توانست برخی از آنها را شکار کند، و از این نظر سالها نوجوانان بسیار دقیق و درخور

توجه است.

اسلام خالص پیروز است

در هر حال اگر روزی گروهی مصلحت را در این می‌پنداشتند که مطالبی خارج از اسلام را وارد اسلام بکنند، آن روزگار گذشت، زیرا ما الان در روزگاری هستیم که اسلام عزیز ما با سر بلندی و غرور و افتخار و با محتوای غنی خود میتواند وارد عرصه کارزار بشود، یعنی ما الان عقده حقارت نداریم، ما نمی‌خواهیم ببینیم دیگران چه چیزهای چشمگیری دارند، تا یک مقدار از اینطرف و یکمقدار از آنطرف قرض کنیم تا بتوانیم در سایه آن حرفها اسلامان را قدری مطرح کنیم، بلکه اکنون اسلام، در سایه این انقلاب آنچنان مطرح شده که در عرصه مسائل داخلی و بین‌المللی با سر بلندی و افتخار مطرح است، یعنی الان حتی شعارها و اصطلاحات اسلامی ما خیلی سر بلندتر از اصطلاحات دیگران است. مثلاً کلمه "ستضعف"، "مستکبر"، "طاغوت" و امثال این کلمات که از متن اسلام درآمده اکنون در فرهنگ انقلابهای دنیا آنچنان معنا پیدا کرده است، که ما دیگر احتیاج نداریم کلمه "خلق"، "کارگر" و اینگونه کلمات را به کار ببریم. اینها اصطلاحاتی است که تا بیست سال پیش ممکن بود یک مقدار چشمگیر باشد اما اکنون دیگر بشم و بال آن اصطلاحات ریخته و فروکش کرده و سبیلها آویزان شده است. واقعا الان حضور اسلام بگونه سر بلندی ایجاد میکند، امروز اگر ما شعارها و حرفها و ایدئولوژی و محتوای مطالب و انقلابمان را اسلام خالص و تمام عیار بکنیم موفقتر، سر بلندتر و غرور آفرین‌تر خواهد بود. آرامش دارد.

ما الان در روزگاری هستیم که اسلام عزیز ما با سر بلندی و غرور و افتخار و با محتوای غنی خود می‌تواند وارد عرصه کارزار (جهان) شود